

روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۹ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و نه هجری قمری



سه‌شنبه عَرَه شهر محرم ۱۳۲۹

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم تنها به حضرت عبدالعظیم زیارت، خلوت بود؛ در مراجعت عظیم السلطنه نوۀ میرزا سید راضی (را) که داماد معتصم السلطنه است با خود آوردم.

امروز بعضی نقره‌جات و مروارید دوزی‌ها (که) اندرون داشتند با... طلا فروختند به یهودی‌ها.

چهارشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۲۹

اریاب شهریار آمده قدری صحبت کرده، بعد با درشگه اریاب سوار شده رفتم به امیریه. بعد رفته حضور حضرت اقدس تا ساعت چهار از شب گذشته.

پنجشنبه ۳ شهر محرم ۱۳۲۹

از اخبارات این است که: یکی از روزنامه‌های رشت نوشته است که اعلیحضرت محمدعلی شاه آمده است به طرف عشق آباد، از آنجا خیال دارد که از سمت استرآباد بیاید به ایران. مسجد جامع هم باز جمعیت جمع شده روضه می‌خوانند. بعضی حرف‌ها می‌زنند. دیگر از اخبار اخبار تبریز است گویا سخت بر هم خورده بود است، دو سر دسته شده با هم نزاع می‌کردند، از قرار قدری ساکت شده‌اند عجبالتأ تا بعدها چه شود، ظهیرالدوله را هم گویا در مازندران حبس کرده بودند ولی گویا وُلش کرده‌اند. از طرف دولت هم وکالت داده‌اند که هر جور صلاح دولت باشد با مازندرانی‌ها اصلاح بکنند. دیروز هم در خیابان چراغ‌گاز کالسکهٔ عین‌الدوله با کالسکه «شازردافر» روس مصادف شده بود، بعد شازردافر حکم کرده بوده است که کالسکهٔ عین‌الدوله را برده بودند نظمیۀ حبس کرده بودند. بعد از التماس‌های زیاد کالسکه را مرخص کرده بودند. کلیتاً وضع

شهر خوب نیست. مردم عموماً از وضع حالیه ناراضی هستند. مستوفی الممالک هم چند روز است ناخوش است و سرخک گرفته است؛ روزنامه‌ها از او بد نوشته بودند که همه روزه به شکار می‌رود و به کار نمی‌رسد. محتشم السلطنه هم وزیر امور خارجه شده است، سه چهار روز است. وزیر عدلیه هنوز معلوم نیست. آمدن ناصرالملک هم معلوم نیست، می‌گویند روز یازده شهر حال وارد انزلی می‌شود. جعفر آباد و حسن آباد را که مال حاجی امین الخاقان بود (و عین الدوله در چند سال قبل خریده، تازگی‌ها به مبلغ چهل هزار تومان فروخته است.

جمعه ۴ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز علی قلیچ پهلوان می‌آید امیریه، آنجا کارهایش را نشان می‌دهد. بازی را در اندرون ظل السلطنه در می‌آورد. باری عزالدوله، یمین الدوله، هرمز میرزا، فیروز میرزا، اردشیر میرزا، پسرهای حضرت اقدس ظل السلطان و مجدالدوله... زن پلکونیک آمده بودند. حسن آقا پسر میرعلینقی جالینوس و ... جمعیت زیادی بود. از خانم‌ها و دخترهای شاه شهید (و شاه مرحوم دعوت شده بودند خانه سرکار خاصه خانم مهمان بودند. ملکه ایران و خانم‌های دیگر. بعد پهلوان آمد بازی‌هایش را کرد، حضرت اقدس یک کمر بند الماس که از من دوست تومان خریده بودند با یک قطعه عکس خودشان و پنجاه تومان پول به اجزایش مرحمت کردند.

شنبه ۵ شهر محرم ۱۳۲۹

قدری روزنامه نوشته، بعد عصری رفتم بیرون؛ بعد هم انتظام الدوله، (و ارباب شهریار آمده تا غروب در باب کار انتظام صحبت کرده، بعد غروب سوار شده رفتیم امیریه. با افتخار السلطنه در باب کارش حرف زده، بعد دوباره رفتیم حضور حضرت اقدس.

یکشنبه ۶ شهر محرم ۱۳۲۹

اهل اندرون رفتند پیاده خانه امین حضوری من را تماشا کرده، برای نهار مراجعت کرده، عصری سوار شده رفتم منزل سپهدار، روضه توی زیرزمین عمارتش می خواند. حکیم ریاضی، صدرالسلطنه، بعد هم سردار اسعد آمد. مفاخرالدوله، معین السلطان، تیرالسلطان، فراش باشی محمد علی شاه بودند، بعد سوار شده آمدم منزل انتظام الدوله.

دوشنبه ۷ شهر محرم ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: بنا بود ناصرالملک یازدهم وارد انزلی بشود، موقوف شده، بیست و چهارم می گویند وارد انزلی خواهد شد. ساعدالدوله، با جمعی از طرف سپهدار، دیروز به خیال اینکه یازدهم وارد می شود رفته اند به انزلی. از طرف سردار اسعد هم امیر مجاهد که یوسف خان برادرش باشد و سردار اشجع با بعضی ها رفته اند.

سه شنبه ۸ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل تیرالدوله آنجا کار داشتم. بعد آمدم خانم آقا سید اصغر (که) بالای مجلس منزلش است روضه. موثق الدوله، سالار محتشم که کشیکچی باشی باشد، اعتمادالسلطنه که سردار باشی باشد، لقمان الملک رئیس خلوت، حاجی امین الخاقان که هیچ کاره است (و) من که مهماندار وقت بیکاری شاهزاده هستم بودند بعد آمدم منزل. عصری رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس تشریف حاصل کرده، افتخارالسلطنه را هم آنجا ملاقات کرده در باب کارش حرف زده آمدم رو به منزل. سر راه رفتم منزل حاجی معین السلطان. جلال الملک، فیروز میرزا اردشیر میرزا، پسرهای حضرت اقدس ظل السلطان بودند. امروز خیلی از مردم از دست اجزای عدلیه در خانه سپهدار شکایت



کرده بودند. شیخ صفی‌الدین را در عدلیه حبس کرده بوده‌اند، جهتش درست معلوم نیست. داد و بیداد غریبی شده است.

چهارشنبه ۹ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل آقا سید احمد برادر آقا سید محمد مجتهد، خود آقا سید محمد هم بود، آقا سید محمد از رؤیت برگشته شکل عجیبی پیدا کرده است. امام جمعه و ظهیرالاسلطان هم آنجا بودند. بعد از تمام شدن روضه رفتم منزل مستوفی الممالک احوالپرسی. بعد فرمانفرما آمده مدتی صحبت کرده، سوار شده آمدم منزل یک ساعت به غروب مانده رفتیم به چهل و یک مینبر جمعیت خیلی بود، مخصوصاً در خانه سادات اخوی. توی خانه سادات اخوی زن زیادی بود. خیلی از الواط‌ها هم به خیال زن‌ها در توی راه خانه سادات ایستاده بودند.

پنجشنبه ۱۰ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز و فردا در مجلس روضه می‌خوانند. یکی دو دسته سینه‌زن هم آمدند منزل ما، یک دسته قمه‌زن هم آمدند منزل ما. باری عصری رفتم خانه آقا سید محمد به روضه، در آن حیاط کوچک جمعیت زیادی بود، مجلس خوبی بود، واقعاً عزا بود، نذر کردم اگر خداوند انشاءالله به بَرَکَتِ حضرت سیدالشهداء گشایشی فرماید، خانه آقا سید محمد را یک حسینیه خوبی بسازم. سالی یکصد تومان هم آنجا روضه خوانی بکنم. برای روضه‌اش هم یک محل خوب حلالی ترتیب بدهم، انشاءالله تعالی.

جمعه ۱۱ شهر محرم ۱۳۲۹

امروز گفتند همشیره کوچک من که بیست و هشت ماه داشت و دو قلو بود

مرحوم شده. آقا بشیر خان را که مدتی بود بیرونش کرده بودم و حضرت اقدس پیش شاهزاده توسطش را کرده بودند از امیریه با خودشان آورده بودند.

شنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: ضیاءالسلطان پرروز رفته بود منزل سپهدار روضه. از عدلیه شکایت کرده بود، گفته بود که این کارها را شما کردید، آن قدر می‌کنید که محمدعلی شاه خواهد آمد. اولش با صدق‌الملک گفتگو کرده بود. باری بعد سپهدار به او متغیر می‌شود حکم می‌کند ضیاءالسلطان را کتک زیادی می‌زنند، می‌برندش نظمیه حبس می‌کنند. دیگر چند روز قبل روز هفتم ماه شیخ سیف‌الدین را برده بودند به عدلیه استنطاق کرده بودند که تو برای عین‌الدوله املاک فریمان را کاغذسازی کرده‌ای. بعد از مختصرسؤال و جواب حکم به حبسش می‌کنند، یک روز حبس بوده بعد ولش می‌کنند؛ این مسئله هم اسباب گفت‌وگو می‌شود. وزیر عدلیه هنوز معلوم نیست، به هر کس تکلیف می‌کنند قبول نمی‌کند؛ باری مردم از بابت عدلیه خیلی متنفر هستند، ولی هیچ کس جرأت گفتنش را ندارد. عصری رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. افتخارالسلطنه و اشرف‌السلطنه و بعضی از خدمه اندرون بودند. با افتخارالسلطنه در باب کارش صحبت کرده تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

یکشنبه ۱۳ شهر محرم ۱۳۲۹

انتظام‌الدوله آمد قدری در باب کارش صحبت کرده، میانه اینها نه اصلاح می‌شود و نه تفریق. خودشان بدست همدیگر می‌خواهند همدیگر را تمام کنند. رفتم امیریه حضور حضرت اقدس که (از) این کار انتظام‌الدوله و افتخارالسلطنه خودم را معاف بگردانم. در باب کار افتخارالسلطنه صحبت کرده، خود را از این

خدمت معاف کرده تا ساعت چهار از شب گذشته آنجا بودم.

دوشنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۲۹

عصری رفتم منزل حاجی امین‌الخاقان. دیشب هم یک همشیره دیگر که سه ساله بود مرحوم شده. از آنجا سوار شده رفتم منزل. امان‌الله میرزا، نبود؛ از آنجا رفتم منزل اعتصام‌السلطنه، خودش نبود ولی حشمت‌الممالک، منوچهر میرزا و ایرج میرزا بودند. کاغذی از کربلا رسیده، آقا سید محمد حسن که یکی از خُدام حضرت سیدالشهداست (و) شوهر همشیره شاهزاده موقت‌الدوله است، نوشته بود که والده شاهزاده موقت‌الدوله روز بیست و هفتم ماه ذیحجه مرحوم شده است (به) او خبر بدهید، فرستادم امین‌نظار را آوردند (که) ختم لازم است یا خیر.

سه شنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۲۹

با امین‌نظاره رفتم منزل نیرالدوله، قرار شد ختم نگذارند، فردا عصری موقت‌الدوله را خیرش کنند بی‌آید خانه‌اش، عصری برویم به او خبر بدهیم تا شب در منزلش بنشیند (و) پس فردا بپرندش در خانه و ختم نگذارند. دختر حسام‌لشگر که عروس آجودان حضور بود، زین حسام‌لشگر دیشب مرحوم شده رفتم آنجا. چند روز قبل شیخ شیپور در حضرت عبدالعظیم گفته بود: محمدعلی شاه خواهد آمد، گرفته بودند برده بودند در کمیسری حضرت عبدالعظیم حبسش کرده بودند، بعد واکش کرده بودند. مُسیو «کرس» مترجم اول سفارت روس که در واقع جای بارونوفسکی است آمد دیدن من. مدتی نشسته صحبت کردیم.

چهارشنبه ۱۶ شهر محرم ۱۳۲۹

بعد از نهار نماز خوانده سوار شده آمدم منزل موقت‌الدوله، نیرالدوله بود بعد



امیر معظّم، فرمانفرما، لتمان الممالک، اعتماد السلطنه، سالار محتشم کشیکچی باشی، اجزای دربار، آقا سید حبیب روضه خوان (بودند) بعد به شاهزاده خبر داده قدری گریه کرده. روضه خوانده قرار بر این شد که فردا را هم ختم بگذارند. شریف السلطنه هم دو سه روز است مرحوم شده است.

پنجشنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل موق الدوله سر ختم، جمعی بودند؛ علماء و وزراء شاهزادگان و امراء بودند، نزدیک ظهر حضرت ولیعهد با اعتضاد السلطنه آمدند ختم را جمع کرده، بعد صرف نهار شد. شاهزاده دارا هم دیشب مرحوم شد. شریف الدوله برادر اقدس الممالک هم دو سه روز است مرحوم شده است. سرکار معزز الملوک هم تشریف برده بودند خانه حسام لشکر، ختم شمس السادات خاله را جمع بکنند.

جمعه ۱۸ شهر محرم ۱۳۲۹

دعاهای روز جمعه را خوانده نهار هم حلیم خانگی داشتیم. صرف کرده بعد رفتم حمام نماز خوانده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

شنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۲۹

صرف نهار کرده روزنامه نوشته، به جایی نرفته شکر خدا را گفته استراحت کردم.

یکشنبه ۲۰ شهر محرم ۱۳۲۹

از قراری که گفتند عین الدوله از وزارت داخله استعفا کرده است.

دوشنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بودم. عصری هم نماز خوانده رفتم بیرون، ارباب شهریار و نوکرها بودند.

سه‌شنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۲۹

شب‌ها پانزده درجه زیر صفر است. به جایی نرفته تمام را در منزل بودم. به قدر هفت هشت نفر را سرما تلف کرده است؛ در راه فروین و کرج هم گفتند هفت هشت نفر آدم و مال زیادی تلف شده است.

چهارشنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۲۹

به جایی نرفته عصری رفتم بیرون ارباب شهریار، نوکرها و معزّ همایون بودند.

پنجشنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۲۹

از اخباراتی که می‌گفتند این است که: ناصرالملک که برای نیابت سلطنت از ماه رمضان انتخاب شده گویا این دو سه روزه وارد انزلی و رشت شده است ولی برف خیلی است. مشکل است (به) این زودی‌ها بیاید. پُست هشت روزه، نه روزه از رشت می‌آید. ناصرالملک تمام تلگرافاتش به سپهدار حاجی علیقلی خان این بوده و این است که من به امیدواری شماها می‌آیم. نیابت سلطنت که این طور بنویسد معلوم می‌شود که چه خواهد شد. دیگر می‌گفتند اعلیحضرت محمدعلی‌شاه رفته بوده است به آلمان. گویا با امپراطور آلمان هم ملاقات کرده، از آنجا معلوم نیست کجا رفته است. کالسکه و درشکه به اشکال حرکت می‌کند. ترن هم به زحمت کار می‌کند.

جمعه ۲۵ شهر محرم ۱۳۲۹

به جایی نرفته تمام روز را در منزل بودم.

شنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، ظل السلطنه هم بود. بعد اشرف السلطنه دختر شاه شهید آمد احوالپرسی حضرت اقدس، ملکه ایران هم آمد احوالپرسی حضرت اقدس، او هم ناخوش شده و افتخار السلطنه هم ناخوش شده است. اخبارات تازه این است که: امروز در مجلس، وکلا سخت با هم دعوا کرده‌اند، به قدری به هم فحش داده‌اند که حساب ندارد و به رئیس فحش زیادی داده‌اند رئیس هم که ذکاء الملک باشد استعفا کرده است.

یکشنبه ۲۷ شهر محرم ۱۳۲۹

سردار ظفر تلفن کرد که مدتی است از شما خبر نداریم، اگر بیکار هستید بیایید با هم نهار صرف کرده صحبت بداریم. رفتم منزل سردار ظفر، در خانه‌های خودشان که نزدیک خانه حاجی علیقلی خان است نشسته. سردار جنگ هم بودند. قدری صحبت کرده آمدیم منزل. امیر مفخم هم بود عصری از آنجا سوار شده آمدم منزل نیرالدوله و یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل سپهدار کولاک سختی شده به طوری که زبان آدم بند می‌آمد. باری سپهدار خودش، حاجی علیقلی خان، سردار ظفر، معاون الدوله و سردار مؤید منجم باشی بودند. بعد هم صدرالعلماء، آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله پسر بزرگ آقا سید عبدالله که تازه آمده است بودند. خیلی صحبت می‌کردند؛ شکایت از وضع گوشت و نان می‌کردند. برای فقراء هم اعانه می‌خواستند جمع بکنند که شب‌ها اغلب فقراء از سرما تلف می‌شوند. گوشت هم هیچ یافت نمی‌شود.



به قدر دو ساعت حرف زدند هیچ نتیجه نداشت. رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، افتخارالسلطنه هم نبود. با ملکه ایران رفته بود، دو شب آنجا خواهد بود. کارش هنوز اصلاح نشده است. آدم فرستادم درشگه پیدا نکردند. فرستادم از منزل الاغ آورده سوار شده آمدم. در بین راه هم دو سه مرتبه نزدیک بود زمین بخورم، کالسکه و درشگه در خیابان‌ها به اشکال حرکت می‌کند. از کوچه‌ها که هیچ درشگه عبور نمی‌کند.

دوشنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۲۹

رفتم منزل مستوفی الممالک به احوالپرسی اش، حاجی علیقلی خان، سردار ظفر، سردار جنگ، حکیم الملک و آجودان حضور بودند. حاجی علیقلی خان اصرار داشت که سهام الدوله را رئیس الوزراء بخواند حکومت طهران را به او واگذار بنماید (که) برای گوشت و نان تربیی بدهند. خیلی مزخرفات شنیدم. بعد فرمانفرما آمده من هم آمدم خانه. مؤیدالدوله چند روز است ناخوش است، احوالپرسی کرده آمدم منزل حاجب الدوله، حکیم الملک، عبدالله میرزا عکاس، دکتر محمد خان و پسر «گنت» بودند. بازی «بلیارد» کرده یک ساعت از شب سوار شده آمدم منزل.

دیشب آقا میرزا محمد قزوینی معروف را در خانه اش رفته کشته‌اند، پول زیادی آزش برده‌اند هنوز معلوم نیست کی کشته است. بعد از تحقیق مفصلاً نوشته خواهد شد. آنچه امروز فهمیدم مستوفی الممالک ناخوش نیست متها قدری زکام (و) کسل است، باقی اش تمارض است.

سه‌شنبه ۲۹ شهر محرم ۱۳۲۹

سوار شده رفتم احوالپرسی عمید حضور مدتی است به قدر سه ماه در خانه مراجع السلطنه ناخوش است، مبتلا به دُنبَل‌های سخت شده، بعد تمام مروتش زخم شده



بیچاره نزدیک بوده است بمیرد. مراحم السلطنه را ملاقات کرده بعد آمدم منزل عین الدوله به احوالپرسی. او هم از آن روز که استعفا کرده ناخوش است. کارهای وزارت داخله را هم خود مستوفی الممالک می‌کند.

چهارشنبه ۴ شهریور ۱۳۲۹

حاجی معین السلطان، فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظل السلطان آمده بودند، مدتی پیش آنها بودم. عصری سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت.

پنجشنبه ۲ شهریور ۱۳۲۹

تمام روز در منزل بودم، به جائی نرفته عصری هم رفتم قدری بیرون، دعا‌های شب جمعه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۳ شهریور ۱۳۲۹

اخبار تازه این است که: پریروز معتمد الخاقان حاکم اصفهان را کشته‌اند. از قرار تا دیروز عصری زنده بوده است. هنوز معلوم نیست که مرده است. سه تیر گلوله خورده است تفصیلاً هم این است که ... نامی که رعیت روس است و از اهل قفقاز است رئیس نظمیه اصفهان بوده است؛ مردم را خیلی اذیت می‌کرده معتمد الخاقان از او شکایت کرده بود و او را معزول کرده بود و اسباب عزل او شده بود. او مدتی بوده است که در اصفهان بیکار بوده است سه روز قبل می‌آید منزل معتمد الخاقان در دارالحکومه یکی از پسرعموهای معتمد الخاقان هم پیشش بوده. بعد می‌آید پیش معتمد الخاقان. مدتی صحبت می‌کند گویا کاری هم داشته کاغذی هم می‌خواهد مثل سفارش نامه بعد که برخاسته بوده دست به موزر کرده بود. سه تیر به معتمد الخاقان می‌زند. معتمد الخاقان تا

دیشب زنده بوده، قاتل هم می‌رود در قنسلگری روس بست نشسته است.

شنبه ۴ شهر صفر ۱۳۲۹

یک کاغذ به خط فرانسه از دُرَّة‌الدوله رسید. رفتم منزل تیرالدوله، رئیس‌التجارت، شیخ سیف‌الدین آنجا بودند. اخبار تازه این است که: شهر خراسان مغشوش است خدام آستانه با اجزای نظمیه و پلیس دعوا کرده خیلی اغتشاش شده کار به تیر و تفنگ کشیده است. یاغی‌ها مشغول تاخت و تاز هستند. استاد مهدی آشپز که رفته بود در سر چهار راه مخبرالدوله گوشت بگیرد، آمده گفت که صنیع‌الدوله را الان کشتند. خیلی اسباب حیرت شد اگر چه در این شهر چندان حیرت هم ندارد؛ مشهدی علی را فرستادم برود خبر بیاورد، بعد آمده گفت: «تزدیک غروب سوار درشگه بوده تا در خانه‌اش پیاده می‌شود دو نفر ارمنی با تفنگ به او شلیک می‌کنند. دو سه تیر به او می‌زنند بعد پلیس آنها را تعاقب می‌کند، پلیس‌ها را هم زده بودند گویا یکی از پلیس‌ها را می‌کشند، یکی دیگر زخمی می‌شود. بعد قزاق‌های خود صنیع‌الدوله آنها را عقب کرده دم سفارت عثمانی می‌گیرند و جلب نظمیه می‌کنند. جمعیت زیادی هم آنجا بوده. ولی هنوز نمرده است دیگر معلوم نیست بعد خواهم نوشت. معتمدالخاقان هم هنوز نمرده است. ایران چون هم دو سه روز است کسل است، خیالم پریشان است.

یکشنبه ۵ شهر صفر ۱۳۲۹

صنیع‌الدوله دیشب ساعت هفت تمام کرده، تا آن وقت زنده بوده است، دو تیر هم بیشتر نخورده بود، تا نزدیک مردنش هم هوشش بجا بوده است. باری مادر مشیرالدوله هم دیروز مرده است، امروز ختم داشته است باری قاتل‌های صنیع‌الدوله رعیت‌های روس هستند. هر دو ارمنی و از رعیت‌های ده خود صنیع‌الدوله بوده‌اند در

مازندران. از صنایع الدوله طلب داشته‌اند مدتی بوده است پولشان را می‌خواستند او نمی‌داده است و تجاهر می‌کرده. گویا تحریک هم کرده بوده‌اند. هر دو را هم از نظمیّه برده‌اند در وزارت خارجه حبس کرده‌اند. تفصیل دستگیر شدن قاتل‌ها از این قرار است: بعد از این که کار خودشان را انجام داده بودند، به طرف چهار راه به طرف باغ «گنت» فرار می‌کنند. روی هوا طپانچه می‌انداخته‌اند که مردم فرار بکنند که دستگیر نشوند. مردم هم فرار می‌کردند دو نفر قزاق که مال یکی از سفارت‌ها بوده‌اند از آن طرف می‌آمده‌اند. آنها از ترس که مبادا دستگیر بشوند برای این که قزاق‌ها را بترسانند رو به آنها تیر خالی می‌کنند یک تیر می‌خورد به پیشانی اسب یکی از قزاق‌ها آن یکی دیگر با شوشکه می‌زند به سربیکی دیگر را هم به شانهاش بعد مردم هم می‌ریزند هر دو را دستگیر می‌کنند. زخم‌های سخت خورده است.

دوشنبه ۶ شهر صفر ۱۳۲۹

سوار شده رفتم خانه مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک برادرش هم بود؛ آقا نورالدین پیش نماز، مشکوه‌الدوله و ضیاء‌السلطان بمی و جمعی بودند.

سه‌شنبه ۷ شهر صفر ۱۳۲۹

امروز تمامش را در منزل بودم، منصورالحکماء آمده رفت اندرون بچه‌ها را دید الحمدلله بهتر هستند.

چهارشنبه ۸ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: چند روز است حاجی علیقلی خان برای فقرا پول جمع کرده است از رجال دولت (و) اعیان برای فقراء ولی تقسیمش به دست پیرم ارمنی



است با امیراعظم. یعنی که فقراء (را) در کمسیر - (ی)ها جمع می‌کنند. پیرم با امیراعظم می‌روند، می‌دهند. اغلب هم به حکم علما. یعنی اصل مقصود این است (که) پول (را) رجال دولت (بدهند) ولی مردم از پیرم ممنون بشوند؛ چون پول به دست او به مردم داده می‌شود لابد مردم از او ممنون می‌شوند و قلوب رو به او می‌شود. امیراعظم هم به رفقای خودش (که) مَشْدی‌ها هستند (و) زورخانه دارند می‌دهد. در تمام این مردم یعنی یک نفر به قدر این ارمنی دزد یک نفر ملت خواه وطن دوست نیست؟ حالا به این شکل از مردم پول می‌گیرند. دو ساعت به غروب من سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، افتخار السلطنه هم هنوز آنجاست و کارش اصلاح نشده است. اخبارات تازه: فخرالملک مدتی است از حکومت عربستان معزول شده از آنجا هم رفته به عتبات زیارت که بعد از راه کرمانشاه به طهران بیاید.

پنجشنبه ۹ شهر صفر ۱۳۲۹

ناصرالملک دیشب وارد شده، امروز هم در خانه در عمارت ابیض جلوس کرده، دسته دسته اداره جات و امراء دولت و اکثر علماء (و) طبقات نوکر به دیدنش رفته بودند. رشیدالسلطان هم از قرار به خوار وارد شده است ولی هنوز کاری نکرده است ولی اکثر رئیس‌های آنجا به طهران آمده‌اند، مثل رئیس اداره نمک.

جمعه ۱۰ شهر صفر ۱۳۲۹

دو ساعت به غروب سوار شده رفتم به در خانه، دیدن ناصرالملک. باری رفته در عمارت ابیض در تالار بزرگ که صورت سلاطین است آنجا موشق الدوله، میرزا حمد خان، آقا میرزا فضلعلی آقا، اعتمادالسلطنه که سرایدار باشی است، رئیس التجار، وکیل الرعایا، مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه بختیاری، آقا سید محمد صراف و بعد هم



مؤیدالدوله آمده تیرالدوله هم در اطاق دیگر با ناصرالملک خلوت داشتند. باری مدتی گذشت، ناصرالملک آمده تعارف و روبوسی کرده نشسته قدری صحبت‌های رسمانه کرده، بعد آمدیم بیرون. رفت اطاق کشیک‌خانه پیش سالار محتشم کشیکچی باشی. خانلرخان (و) بعضی از صاحب منصبان قدیم کشیک‌خانه بودند.

ناصرالملک خیلی با ترس و لرز حرکت می‌کند، از دم دیوانخانه تا دم کالسکه گاردهای کشیک‌خانه تک تک می‌ایستند. وقتی هم سوار می‌شود، سواربختیاری، سوار کشیک‌خانه و ژاندرام دور کالسکه‌اش را می‌گیرند، بدین ترتیبی می‌رود خانه‌اش؛ صبح زود به درخانه می‌آید، خیلی می‌ترسد هنوز که دست به کاری نزده است تا بعد چه کند.

شنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۲۹

عصری سرکار معزز الملوک تشریف بردند خانه آصف السلطنه دیدن منیرالدوله چونکه امیر هوشنگ پسرش چند روز است سخت ناخوش است. بعد پیاده رفتم منزل تیرالدوله پسر سیف‌الدوله هم همیشه پیش عین‌الدوله عمویش است شمس‌الدوله هم آمده او را ملاقات کرد. کابینه وزراء قانوناً استعفا کرده‌اند، هنوز معلوم نیست که کابینه وزراء چه خواهد شد. خود ناصرالملک هم هنوز به مجلس نرفته که قسم بخورد (و) نیابت سلطنتش رسمی بشود و در کار خودش حیران است.

یکشنبه ۱۲ شهر صفر ۱۳۲۹

صرف نهار کرده بعد از نهار نماز خوانده قدری روزنامه نوشته عصری هم به جایی نرفته تمام را در منزل بودم.

دوشنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۲۹

از اخبار تازه این است که: قنصل روس که در اصفهان بود، خبر آوردند که

افتاده است توی چاه و مرده است، دیگر معلوم نیست که چه شده است (که به) چه افتاده است. دستی این کار شده است یا خودش افتاده است؟

سه‌شنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۲۹

اخبارات تازه این است که: امروز حاجی محمد تقی بنکدار با جمعی از اهل صنف رفته بودند (پیش) ناصرالملک، در عمارت ایض خطابۀ مفصلی خوانده بودند مبنی بر تبریک ورود ایشان اصلاح امور مملکت. جواب ایشان این بوده است که کار با من نیست با مجلس است. انتخاب وزراء هم با مجلس است (کمی) فقط معین کردن رئیس‌الوزراء با من است؛ بد یا خوب بشود به من ربطی ندارد. از من گفتن است نان یا گوشت (و) بی‌نظمی (اگر) روی بدهد از من ندانید. از وضع حالیه مملکت هم خیلی بد گفته بوده است که هر روز آدم(ها) را بی‌جهت می‌کشند. هیچ کس نه از جانش، نه از مالش اطمینان ندارد. خود را مثل آورده بود که وقت هر ذر خانه می‌آیم بایست دور من را بگیرند. این وضع خوب نیست. اول من آن چه که بایست بگویم می‌گویم حالا از من بشنوید یا خیر دیگر از من ندانید. فردا هم علماء را دعوت کرده است معلوم نیست که چه مقصود دارد، هنوز هم در مجلس نرفته است. گفته بوده است وکلا می‌گویند من بی‌آیم در مجلس قسم بخورم، من حرفی ندارم. قسم می‌خورم که به آب و خاک (و) وطن خیانت نکنم و انشاءالله خیانت هم نخواهم کرد. باری با عمیدالملک سوار شده رفتیم منزل سپهدار، تازه از مجلس آمده بود. خیلی از وضع مجلس و وکلاء بد می‌گفت، تکذیب مجلس را می‌کرد که با این وضع کارها اصلاح نخواهد شد. می‌گفت من کناره خواهم کرد وزراء هم که هنوز معلوم نیستند. حسین کاشی هم از طرف جندق آمده است طرف سمنان و دامغان مشغول چپاول و دزدی است. خیال دارند از طهران استعداد بفرستند تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد. بعد سردار مُحیی،

صمصام السلطنه و معاون الدوله آمده ظهیرالاسلام هم آمده قدری نشسته رفت.

چهارشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۲۹

امروز نهار را منزل آجودان حضور مهمان هستیم، سوار شده رفتیم. عمیدالملک، سردار محیی، جلال الملک، نظام السلطان، مجلل الدوله، مخبر السلطان و بهاء الواعظین بودند. تا عصر آنجا بودیم.

پنجشنبه ۱۶ شهر صفر ۱۳۲۹

از دربار، موق الدوله تلفن کرده بود، حسب الامر ناصرالملک نیابت سلطنت رفته معلوم شد ناصرالملک بعضی از وزرای بیکار (و اعیان و اشراف را حضار کرده، خیال دارد نطق بکند، در اطاقی که صورت سلاطین است تماماً نشسته بودند؛ مشیر السلطنه، علاء الملک، نصیر الدوله، مدیر الدوله، مجد الملک، ناصر السلطنه، حشمت الدوله، صدر السلطنه، موق الملک، وزیر افخم، آصف السلطنه، حاجب الدوله، امیر اعظم، معین السلطان، دبیر الدوله، موق الدوله، بشیر الملک و ... خیلی ها هم نیامده بودند. حاصل از فرمایشات نیابت سلطنت این بود: اول از خودش براثت ذمه کرده (که) کار من را در مجلس محدود کرده اند و من اختیار هیچ کاری را ندارم. مردم از من متوقع نباشند که من از فرنگ اصلاحات بار کرده آورده ام خیر همچو نیست. کارها بد است کارها خراب است بایست مردم عموماً نفاق را کنار بگذارند با هم اتفاق داشته باشند. بر ضد همدیگر نباشند، دست به دست هم داده کار بکنند تا این مملکت را از گرداب خلاص بکنند. دیگر این که: این کارها را خودتان کردید. اختیار را تماماً به پارلمان داده اید. بعضی ها هم حرف ها زدند. از قبیل، علاء الملک، صدر السلطنه، امیر اعظم هم یک نامربوطی گفت که نفاق را میانه مردم سلاطین پیش برای مقصود شخص خودشان



گذارند. بعضی ها گفتند سنا لازم است بایست مجلس سنا را ترتیب داد. ناصرالملک جواب داد مجلس شورای ملی را ما هنوز نتوانسته ایم اصلاحاتش را بکنیم، مجلس سنا هم آن وقت قوز بالا قوز خواهد شد. باری خیلی نامربوط بی حاصل گفته شد، ولی نتیجه هیچ خواهد شد. تمام طبقات را دسته دسته خواسته است همه جور گفتگو کرده است، مثل علماء، شاهزادگان، وزرای بیکار، اعیان (و) اشراف بیکار، تجار، اصناف و ... را همین طور نصیحت کرده، از خودش براثت ذمه حاصل کرده است (که) از من خواهش کاری، تمنای حقوقی و استدعائی نکنید که من اختیار ندارم. فقط یک نفر رئیس الوزراء من بایست تعیین بکنم، آن هم با اجازه (و) میل و کلاء (و) رأی مجلس. من فقط بایست مقام سلطنت را حفظ بکنم. می گفت که شماها هر چه به عقلمان می رسد پوست کنده بگوئید. تمام خیالش این است که اگر از این (به) بعد بگویند فلان کار چرا همچو شد فلان شد نگویند که از فلان کس هم کاری اصلاح نشد. من (راستش را) که تصور بکنید هیچکاره هستم.

جمعه ۱۷ شهر صفر ۱۳۲۹

تمام روز را در منزل بوده، به جائی نرفته، عصری هم رفته بیرون، حاجی امین الخاقان اخوان (و) نوکرها بودند.

شنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۲۹

عصری سوار شده رفتم عشرت آباد پیش ملکه ایران، چند روز است سخت ناخوش شده است، حالش هم چندان خوب نیست. احوالرسی کرده دخترهایش بودند. بعد از آنجا رفتم باغ بیرون دروازه شمیران که مال امیرخان سردار بود (و) حالا سهام الملک برادرش خریده است. بعد رفتم منزل سپهدار. امیراعظم،